انوار خرد

گر نمیتابید انوار خرد از کلبه ها

قلب ها بُد تیره زندان مغزها ظلمت سرا

گر نمیزد تیشه ها بر ریشه ها هیزم شکن

آن یگانه عاشق بی بلک گلگون پیرهن

قهرمان درد آشنای عقده ها و دردها

بی امان پیکار جوی شهوت نامردها

آن بهم بر همزن بنیاد استثمارگر

آن یگانه ناخدای موجهای پرخطر

روزگار خلق عالم تیره تر از شام بود

قدر انسانها به آغل پست تر از دام بود

برده داری چون حشم داری گرامی پیشه ها

کثرت تعداد آن بالاترین اندیشه ها

هر کسی از دیگری بُد بردگانش بیشتر

قدرش اندر صدر بالاتر، قدومش پیشتر

دلبران آنکه در صحن حرم پُر نازتر

در عداد برده داران رتبتش ممتازتر

تیغ جلّاد هر آنکو تیزتر خون ریزتر

جام زرین در کفَش از خون دل لبریزتر

او میان برده داران محتشم تر از همه

چون حشم داری که بیش از دیگران دارد رمه

درس دختر بردگان تمرین فنّ دلبری

بهر سود برده دار از راه جلب مشتری

مدرسه رمّال پرور، هندسه جادوگری

قصّه چون عهد اساطیری پر از جنّ و پری

قعر اقیانوس ها انبار ملیونها نفوس

نوجوان و بیوه زال و پیرمرد و نوعروس

طبق قانون کلیسا برده ممنوع الورود

بندگی فرمانروای مطلق بود و نبود

قصد من از طرح تصویر بزرگان کهن

هست تصویر حیات و هستی هیزم شکن

نی خور وخواب و حساب روز و ماه و سال او

شرح انسانی ترین اندیشه و آمال او

غمگسارپهای او با خیل غم پروردگان

مهربانیهای او با زجر دیده بردگان

در گذرگاه سیاست قدرت تقوای او

در قضاوت وسعت فطرت شناسیهای او

در طریق عشق انسان پاکبازیهای او

با وجود بیکَسی بیکَس نوازیهای او